

▪ عنوان مقاله:

بررسی صحت معامله صبی ممیزرشید از دید فقها.

▪ نام مؤلف:

حسین ازاد

چکیده:

جوامع انسانی عرصه تبادل کالا و خدمات بین افراد است و یکی از مسائلی که نزد علماء اسلامی حائز اهمیت است اهلیت افراد برای انجام معاملات است همانگونه که در عبادات این مسئله مورد اهمیت است در معاملات نیز دارای اهمیت خاصی است به دلیل اینکه آثار و تبعاتی که از معامله صبی ممیز رشید صادر میشود اهمیت خاصی دارد به خاطر همین ما سعی کرده ایم در این مقاله با بررسی صحیح مفاهیم بلوغ، رشد، صبی و راهای احراز رشد بهتر به این مساله بپردازیم و آنچه که در نتیجه حاصل میگردد آن است که اگر صبی ممیزرشید بدون اذن و نظارت ولی، به انجام معامله مبادرت ورزد، باطل است و اما اگر کودک ممیز رشید که دارای فهم داد و ستد است، با اذن ولی به ویژه در چیزهای کوچک که معامله آن بین کودکان متداول است، ظاهراً دلیلی بر عدم صحت آن وجود ندارد.

کلید واژه:

معنای رشد و بیع و بلوغ، وجه تمییز رشد و بلوغ، راه احراز رشید و بالغ، انواع صبی

• مقدمه:

جامعه عرصه تبادل کالا و خدمات بین افراد حقیقی و حقوقی است و همین نیاز انسان به تبادل کالا باعث شده تا بین افراد قوانینی وضع شود از نظر اسلامی نیز برای تبادل کالا بین افراد قوانینی وضع شده است، یکی از قوانینی که در معاملات از نظر اسلام مورد اهمیت واقع شده کمال انسان است یعنی کسی که عاقل و بالغ است اما گاهی پیش می آید که یک معامله از سوی صبی ممیز رشید واقع میشود که به سن بلوغ هم نرسیده و یا بالعکس گاهی یک معامله از سوی شخصی واقع میشود که به

سن بلوغ رسیده ولی دارای قوه رشد نیست در خود همین مسأله میان علماء اختلاف نظرهایی وجود دارد و در مورد این مسأله به بحث و گفت و گو پرداخته اند و روایاتی نیز وجود دارد که دال بر این مطلب است که آیا معامله صبی ممیز رشید صحیح است یا خیر عده ای از علماء معامله صبی ممیز رشید را باطل و عده ای دیگر تفصیل داده اند اختلاف نظر علماء هم به دلیل برداشت های فقهی متفاوت از این روایات است در این زمینه علمائی همچون امام خمینی، آیت الله شبیری زنجانی، شیخ طوسی، محقق نراقی و سایر علماء به بحث و گفت و گو پرداخته اند در این مقاله نیز سعی شده با تعریف صحیح از معانی مثل رشد، بلوغ و امثالهم و بیان نظر فقهاء در این مسئله و همچنین روایات مربوط به مسئله به تبیین مسئله پردازیم

• مفهوم شناسی:

• بلوغ:

در لغت به معانی وصول به چیزی، رسیدن به مراد، رسیدن یا نزدیک شدن به پایان مقصد از حیث مکان، زمان یا امری دیگر است، کامل شدن و پختن میوه و رسیدن کودک به سن رشد به کار رفته است.

در لسان العرب آمده است: «کودک بالغ شد، یعنی محتلم شد. گویا وقت آن رسیده که از نظر شرعی مسؤولیت پذیر شود و مکلف گردد»

فقها از همان مبانی امور طبیعی برای تعریف بلوغ استفاده نموده اند، زیرا بلوغ از امور طبیعی است و از موضوعات شرعی نیست که جز از طریق شارع قابل شناخت نباشد. بلکه از موضوعات خارجی ای است که شارع مقدس به کار گرفته و شارع در مقام جعل و اعتبار، دخل و تصرفی در خود موضوعات ندارد، بلکه تنها آثار شرعی و قانونی مترتب بر آنها را معرفی میکند. در این صورت خود مکلف باید در حدود شناسایی و تحقیق موضوع برآید.

این حکم در بین فقهاء مسلم و اجماعی است که رفع حجر از کودک با بلوغ تحقق مییابد. به تعبیر دیگر، پایان محجوریت کودک، رسیدن به حد بلوغ است. ولی در تعریف آن تنها به ذکر علائم بلوغ اکتفا کرده و معنایی غیر از معنای لغوی برای

آن ذکر ننموده اند [۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵].

در اصطلاح عام، بلوغ آغاز مرحله ای طبیعی در زندگی کودک است که در آن، با پیدایی و شکوفایی غریزه جنسی و پدید آمدن برخی دگرگونیهای جسمی و روانی و رشد عقلی و ادراکی، به مرتبه مردان و زنان نایل میشود.

[۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱]

• بیع:

بیع، اصطلاحی فقهی است، ناظر به گونه ای از معامله که در آن کالایی با عوضی معلوم، اعم از کالا یا وجه نقد مبادله میشود. بیع از عقود لازم و از مفاهیم عرفیه است

• در لغت بیع یعنی مبادله مال در برابر مال.

• در اصطلاح از دید فقهای امامیه به ۴ معنای کار میرود:

الف) انتقال عین از شخصی به دیگری در مقابل عوض معین با تراضی. [۲۲، ۲۳]

ب) ایجاب و قبولی که بر انتقال دلالت کند یا عقد مرکب از ایجاب و قبول. [۲۴]

ج) نقل عینی بصیغه مخصوصه. [۲۵]

د) انشاء تملیک عین به مال در مقابل مال. [۲۶]

این تعریف در نظر مرحوم شیخ انصاری اولی و احسن می باشد

• رشد:

۱- تعریف لغوی:

رشد در لغت به معنی راهیابی، راه یافتن به مقصد، رسیدن به واقع و از گمراهی به راه آمدن می باشد.

همچنین ثبات و استقامت نیز از معانی رشد شمرده شده است

[۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱]

در لسان العرب آمده: «رشد در مقابل ضلال و گمراهی است». [۳۲]

۲- تعریف اصطلاحی:

مشهور فقها، رشد را به معنی اصلاح امور مالی و توان تدبیر در این زمینه میدانند.

رشد هم کسی است که دارای این صفت باشد محقق حلی نیز شرط صحت معامله را رشد میدانند [۳۳]

این عبارت در کلمات بسیاری از فقها مثل علامه حلی و مقدس اردبیلی و مقدادبن عبدالله دیده میشود [۳۴، ۳۵، ۳۶]

بسیاری از فقها رشد را به معنای توانایی حفظ و ساماندهی مال با هزینه کردن آن در راههای درست و عقلایی، بدون اسراف و تبذیر میدانند. [۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲]

و برخی مثل محقق کرکی، جواد حسینی عاملی، حسن بن یوسف به ملکه نفسانی آن را تعریف کرده اند.

[۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷]

درحقیقت دو تعریف به یک معنا برمیگردد؛ زیرا مراد کسانی که رشد را به ساماندهی و تباه نساختن مال تعریف کرده رشد را داشتن ملکه ای میدانند که در پرتو آن توانایی نگهداری مال و هزینه کردن آن در راه درست را داشته باشد، نه اینکه برای یک بار به طور اتفاقی چنین عملی از او بروز کند.

مرحوم محقق حلی میگوید: «دومین شرط که برای واگذاری اموال کودک به او نیاز است، رشد است که به معنی اصلاح امور مالی است».

از قید اصلاح مال که در تعریف رشد آمده، چنین برمیآید که اگر شخصی مال خود را از بین نبرد، ولی نسبت به اصلاح و بهره برداری عقلایی از آن، تمایل نشان ندهد، و یا اساساً توانایی آن را نداشته باشد، رشیدشناخته نمیشود.

• دیدگاه فقها:

بعضی از فقیهان مثل علامه حلی، فاضل مقداد، شهید ثانی، مقدس اردبیلی در اثبات این نظریه فرموده اند: «معنی رشد از دیدگاه عرف، اصلاح امور مالی و فریب نخوردن در معاملات است». از آنجا که در بیان معنای آن از طرف شارع چیزی بیشتر از آنچه در نزد عرف است، وارد نشده است، باید حمل بر همان معنای عرفی گردد. این برداشت بامعنای لغوی آن نیز بی تناسب نیست.

[۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱]

• معنای رشد در روایات:

از امام صادق علیه السلام سؤال شده است، معنی کلام خداوند متعال که فرموده: «فَإِنْ أَنْتُمْ مِنْهُمْ رُشِدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ» چیست؟

فرموده است: «إِنَّا نَسُ الرُّشْدَ حِفْظُ الْمَالِ»

رسیدن به حدّ رشد، یعنی قدرت داشتن بر حفظ مال. [۵۲]

✓ در حدیث دیگری از آن حضرت سؤال شده، در چه زمانی باید اموال دختر یتیم در اختیارش قرار گیرد؟ فرمودند: «إِذَا عَلِمَتْ أَنَّهَا لَا تَفْسِدُ وَلَا تَضَيِّعُ».

آنگاه که بدانی اموال خود را فاسد و ضایع نمی نماید. [۵۳]

✓ در ضمن در حدیث دیگری نیز آن حضرت میفرماید: «وَ إِنْ اِخْتَلَمَ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ عَقْلٌ يُوثِقُ بِهِ، لَمْ يَدْفَعْ إِلَيْهِ»

اگر کودک به حدّ بلوغ و احتلام برسد، لیکن دارای عقلی که موجب اطمینان به صحت اعمال او گردد، نباشد، اموال وی در اختیارش قرار نمیگیرد. [۵۴]

عنوان یتیم در آیات شریفه و روایات، ویژگی خاصی ندارد و عمومیت تعلیل، غیر او را نیز شامل میشود. بنابراین به اقتضای آیات و روایات، شرط جواز دخالت در اموال، داشتن عقل و قدرت اصلاح و تدبیر امور مالی است.

به تعبیری خلاصه و جامع، رشد عبارت است از اینکه تصرفات شخص بالغ در اموالش، عاقلانه باشد و کسی که دارای چنین صفتی است، رشید نامیده می شود

• فرق بین رشد و بلوغ:

تا حدودی از معنای بلوغ و رشید میتوان فهمید یکی از فرقهای اساسی که بین رشد و بلوغ وجود دارد این است که بلوغ دارای علائم جسمانی و ظاهری است برخلاف رشد.

ولی رشد جزء امور درونی و ذهنی است و شخص باید از حیث عقلانی به درجه ای برسد که توانایی اداره امور مالی خویش را داشته باشد و در این امر فرقی نمیکند که شخص به سن بلوغ و تغییر جسمانی رسیده باشد یا نه.

ممکن است کودکی از حیث جسمانی به سن بلوغ رسیده باشد ولی هنوز به سن رشد نرسیده باشد و بالعکس.

در نتیجه با تاملی در این مطالب میتوان فهمید که رشد مربوط به مسائل ذهنی و عقلی انسان است که در دایره فکر و تفکرات اوست، ولی بلوغ مربوط به مسائل جسمانی و ظاهری انسان است که در انسان با رسیدن به سن خاصی ظاهر میگردد

• اقسام صبی:

با توجه به دخالت صبی در امور خویش «اعم از مالی و غیر مالی» به دو دسته تقسیم میشود:

۱- صبی غیر ممیز:

فرد نابالغی است که اهلیت استیفاء هیچ حقی از حقوق خود را ندارد؛ زیرا دارای قوه تمییز نیست و نمیتواند مفهوم حق را درک و شیوه اعمال آن را تشخیص دهد.

۲- ممیز:

در مقابل کودک ممیز، کودکی است که معنی کلمات را به طور اجمال میفهمد و قادر است بعضی از امور را از بعضی دیگر تشخیص دهد، به این معنا که سود و زیان خود را میفهمد و معنای عقد و معامله را درک میکند و توانایی دارد بعضی از تصرفات را در اموال خود و دیگران انجام دهد و همچنین دارای قصد و اراده است و کلام دیگران را متوجه میشود و توانایی جواب به آنها را دارد و نیز غیر اینها از اموری که شخص بالغ عاقل انجام میدهد [۵۵،۵۶،۵۷،۵۸]

• راه احراز رشد و بلوغ:

فقها برای احراز بلوغ به سه علامت اشاره کرده اند که اگر یکی از این سه علامت در فرد ظاهر شود یعنی اینکه فرد به سن بلوغ رسیده است:

(۱) احتلام:

احتلام به معنی خروج منی (آب لزجی که مبدا خلقت انسان است) علامت بلوغ در مرد و زن است

(۲) روییدن موی خشن در عانه

(۳) رسیدن به ۱۵ سال قمری [۵۹،۶۰،۶۱]

احراز مرحله رشد و تمییز از دید فقها و روایات:

بعد از آن که کودک بالغ شد و رشد او احراز گردید از وی رفع حجر می شود و احراز آن از طریق اختبار و آزمون، با واگذاری معاملات و تصرفات مالی که متناسب با حرفه و شغل خانوادگی و طبقه اجتماعی اوست، امکان پذیر است. به عنوان مثال اگر از اولاد تجار است، معاملات تحت نظر ولی به وی واگذار می شود، اگر این معاملات را بدون فریب خوردن و ضرر انجام داد، معلوم می گردد رشید است. همچنین دختران با توانایی آنها بر حفظ اموال و جلوگیری از تبذیر، آزمایش می شوند. بسیاری از فقیهان به این مساله تصریح نموده اند

در این باره محقق حلی در کتاب شرایع الاسلام فی مسائل حلال و حرام مینویسد:

یعلم رشده باختباره بما یلائمه من التصرفات لیعلم قوته علی المکایسة فی المبیعات و تحفظه من الانخداع و کذا تختبر الصبیه و رشدها أن تتحفظ من التبذیر و أن تعتنی بالاستغزال مثلاً و الاستنتاج إن کانت من أهل ذلک أو بما یضاهیه من الحركات المناسبة لها.

▪ شیخ طوسی در این باره در کتاب المبسوط مینویسد:

وقت الاختبار يجب أن يكون قبل البلوغ حتى إذا بلغ إما أن يسلم إليه ماله أو يحجر عليه، و قيل: إنه يكون الاختبار بعد البلوغ، و الأول أحوط لقوله تعالى «و ابْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا» فدل على أنه يكون قبله و لأنه لو كان الاختبار بعد البلوغ أدى إلى الحجر على البالغ الرشيد إلى أن يعرف حاله و ذلك لا يجوز.

▪ علامه حلی نیز میفرماید:

إنما يعلم رشده باختباره بتفويض التصرفات التي يتصرف فيها أمثاله كولد التاجر، يُفوض إليه البيع والشراء، فإن سلم من المغالبة، عرف رشده، وولد الكبار الذين يُصان أمثالهم عن الأسواق، يدفع إليه نفقة مدة ليضعها في مصالحه، فإن كان قِيَمًا حافظًا، يستوفي على وكيله ويستقضي، كان رشيدًا.

والمرأة يُعلم رُشدها بملازمتها لصلاح شأنها، والاعتناء بما يلائمها من الغزل، والاستغزال، وغيرهما من حرف النساء، فإن وجدت حافظة لما في يديها، قادرة على التكسب من غير مغالبة فهي رشيدة.

• دیدگاه برخی از علماء در بطلان معامله صبی:

شیخ طوسی در این باره مینویسد:

لا يصح بيع الصبي و شراؤه، سواء أذن له فيه الولي أو لم يأذن.

دلیلنا: ان البيع و الشراء حکم شرعی، و لا یثبت الا بشرع، و لیس فیہ ما یدل علی أن بیع الصبی و شراؤه صحیحان.

و أيضا قوله (عليه السلام): رفع القلم عن ثلاثة: «عن المجنون حتى يفيق، و عن الصبي حتى يبلغ، و عن النائم حتى يستيقظ»

«خريد و فروش کودک صحیح نیست، اعم از اینکه ولی وی به او اجازه داده باشد یا خیر.» [۶۲]

همچنین محقق نراقی میگوید:

فلا يصح بيع الصبي مطلقا، ممیزا كان أو لا، بإذن الولي أو بدونه، في ماله أو مال غيره.

لنا: - بعد الأصول - رواية حمزة بن حمران، المعتضدة بعمل الأصحاب في هذه المسألة ومسألة تحديد البلوغ، الصحيحة عن الحسن بن محبوب الذي أجمعت العصابة على تصحيح ما يصح عنه، وفيها: «الجارية إذا تزوجت ودخل بها ولها تسع سنين ذهب عنها اليتيم، ودفع إليها مالها، و جاز أمرها في الشراء والبيع، وأقيمت عليها الحدود التامة، وأخذ لها بها»، قال: «والغلام لا يجوز أمره في الشراء والبيع ولا يخرج عن اليتيم حتى يبلغ خمس عشرة سنة أو يحتلم أو يشعر أو ينبت قبل ذلك.

«بیع کودک مطلقا صحیح نیست، خواه ممیز باشد یا غیر ممیز، ولی وی به او اجازه داده باشد یا خیر، در مال خودش باشد یا دیگری» [۶۳]

امام خمینی در تحریر الوسیله بعد از ذکر «بلوغ» در عداد شروط متعاقدين مینویسد: «فلا يصح بيع الصغير - و لو كان ممیزا، و كان باذن الولي - اذا كان مستقلاً في ايقاعه؛ على الاقوى في الاشياء الخطيرة، و على الاحوط في غيرها، و ان كان الصخة في الى سيرة اذا كان ممیزا - ممّا جرت عليها السيرة - لا تخلو من وجه و قوة، كما أنه لو كان بمنزلة الآلة - بحيث تكون حقيقة المعاملة بين البالغين - ممّا لا باس به مطلقا. و كما لا تصحّ معاملة الصبي في الاشياء الخطيرة لنفسه، كذلك لا تصحّ لغيره - ايضا- اذا كان وكیلا؛ حتّى مع اذن الولي في الوكالة. و اما لو كان وكیلا لمجرّد اجراء الصیغة، و كان اصل المعاملة بين البالغين، فصخته لا تخلو من قرب، فليس هو مسلوب العبارة، لكن لا ينبغي ترك الاحتياط.» [۶۴]

بنظر ایشان بیع نابالغ ولو اینکه ممیز باشد و بیع با اذن ولی باشد در صورتیکه در واقع ساختن آن مستقل باشد صحیح نیست؛ در چیزهای بزرگ و با اهمیت بنابر اقوی و در غیر آنها بنابر احتیاط مستحب اگرچه صحت معامله در چیزهای مختصر در صورتیکه ممیز باشد از مواردی که سیره عقلا بر آن جاری است، خالی از وجه و قوت نیست. چنان که اگر نابالغ به منزله وسیله ای باشد به طوری که حقیقت معامله بین دو بالغ باشد از مواردی است که مطلقاً اشکالی ندارد. و همانطوری که معامله نابالغ در چیزهای با اهمیت برای خودش صحیح نیست، همچنین برای غیر خودش هم در صورتی که وکیل باشد حتی اگر وکالت با اذن ولی باشد صحیح نمیشود. و اما اگر تنها جهت اجرای صیغه وکیل باشد و اصل معامله بین دو بالغ باشد صحت آن خالی از قرب نیست؛ پس نابالغ مسلوب العبارة نیست، لکن سزاوار نیست که احتیاط ترک شود.

• دلالت آیات قرآن بر بطلان معامله صبی:

یتیمان را بیازمایید تا هنگامی که به حدّ بلوغ برسند. در این موقع اگر در آنها رشد کافی یافتید اموالشان را به آنها بدهید. «وَابْتَلُوا الْيَتِيمَ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا الْكِفَاحَ فَإِنْ آنَسْتَ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ» [۶۵]

در این آیه مبارکه، خداوند متعال تصرّف یتیم در اموال خود را متوقف بر دو امر دانسته است: بلوغ و رشد، و از آن فهمیده میشود، با نبودن هر کدام از این دو، تصرّفات وی صحیح نیست، بنابر این نمیتواند در اموال خود تصرف نماید، هر چند رشید باشد. [۶۶، ۶۷]

علامه طبرسی در تفسیر خود مینویسد: «خطاب در این آیه متوجه اولیای یتیم است و جواز سپردن اموال یتیم به وی، مشروط به دو شرط شده است: بلوغ و اثبات رشد و این خود دلیل است بر اینکه بانبودن این دو شرط، تصرّف یتیم در اموال خویش صحیح نیست و نباید اموال وی در اختیارش قرار گیرد [۶۸]

باید یادآور شد هر چند در آیه بحث از یتیم به میان آمده است ولی چون جواز سپرده شدن اموال به وی معلق به دو شرط بلوغ و رشد گردیده از آن فهمیده میشود که منع یتیم از دخالت در اموال خویش به دلیل عدم بلوغ میباشد و این علت در غیر یتیم نیز جاری است.

• دیدگاه برخی از علماء در صحت معامله صبی:

محقق اردبیلی در کتاب مجمع الفائدة والبرهان مینویسد: «به مقتضای اصل، حکم خرید و فروش توسط کودک به شرط اینکه ممیز باشد و سود و زیان را تشخیص دهد و با اذن ولی انجام پذیرد، جایز است.»

محقق اصفهانی نیز در حاشیه مکاسب می نویسد این قسم از معاملات کودک مشمول روایات و اجماع فقها مبنی بر عدم صحت نمیشود.

امام خمینی نیز در کتاب البیع میفرماید به طور مطلق نمیتوان گفت این قسم از معامله باطل است

برخی دیگر مثل سید احمد خوانساری، سید عبدالعلی، سید محسن حکیم و آقای خوئی نیز به صحت این قسم از معاملات کودک تصریح نموده اند.

دلایل صحت معامله:

در قرآن کریم آمده است: اگر در یتیمان رشد کافی یافتید، اموالشان را در اختیار آنها قرار دهید. «فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ» این جمله استدراک از صدر آیه می باشد که فرموده بود اموال یتیم قبل از رشد و بلوغ نباید در اختیار وی قرار گیرد و دلالت دارد بر این که اگر رشد کودک احراز شد منعی ندارد. بنظر می رسد آیه شریفه

هرچند به صراحت بر این معنا دلالت ندارد، لیکن با وجود این احتمال حکم به بطلان بیع کودک با استناد به این آیه مشکل است.

ب: اگر عقد معامله با اذن ولی انجام شود، گویا خود ولی آن را انجام داده و صحیح می‌باشد.

ج: مقتضی برای صحت معامله کودک در فرض مزبور موجود است، زیرا به نظر عرف بر معاملات وی عنوان بیع و عقد صادق است، بنابراین مشمول عموم و اطلاقات صحت قرار می‌گیرد و دعوای عدم صحت صدق بیع و تجارت بر معاملاتی که توسط کودک انجام می‌شود، پذیرفتنی نیست.

د: در بعضی از روایات نقل شده است که پیغمبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) از کسب کودک در صورتی که به انجام صحیح آن آگاهی ندارد، نهی فرموده است، سپس علت آن را چنین آورده‌اند که اگر کودک به‌طور شایسته به کسب و کار آگاهی نداشته باشد به سرقت روی می‌آورد. «وَنَهَى عَنْ كَسْبِ الْغُلَامِ الصَّغِيرِ الَّذِي لَا يُحْسِنُ صِنَاعَةً قَبِيْهَةً، فَانْهَ إِنْ لَمْ يَجِدْ سَرَقًا».

از این روایت با ملاحظه مفهوم شرط استفاده می‌شود چنانچه کودک به نیکویی به انجام کسب آگاهی داشته باشد، جایز است کسب نماید و روشن است مقصود این نیست فقط انشای لفظ نماید و انجام آن را دیگری به‌عهده داشته باشد، بلکه ظاهراً دلیل است بر این‌که می‌تواند خود (به‌طور مباشرت) کسب نماید. البته در صورتی که با اذن ولی باشد

از طرفی ظاهراً این حکم اختصاص به ولی کودک ندارد، مفهوم آن نیز چنین است، بنابراین خطاب در آن نسبت به هر کسی که با کودک معامله داشته باشد، تعمیم دارد، در نتیجه این روایت دلیل است بر جواز معامله با کودک مشروط به این‌که با اذن ولی صورت پذیرد. امام خمینی (قدس‌سره) در این‌باره می‌نویسد: «این روایت دلالت دارد بر صحت معاملات کودکی که می‌تواند به نیکویی کار انجام دهد». وی سپس اضافه می‌کند قدر متیقن آن است که معامله کودک با اذن ولی صحیح است.

[۶۲]

• اجماع در مسئله:

مرحوم علامه در تذکره، می‌فرمایند «الصغير محجورٌ عليه بالنص و الإجماع»

صغير محجورٌ عليه است و معامله اش صحیح نیست، هم نص داریم و هم اجماع داریم. «سواء كان مميزاً أو لا»، چه صبي مميز باشد و چه نباشد «في جميع التصرفات إلا ما استثنى» استثناء را مثلاً در باب وصیت گفتند اگر به ده سال رسید روایت خاص داریم، در صدقه اش شاید روایت باشد، این مواردی است که استثنا شده، این عبارت مرحوم علامه در تذکره است

مرحوم شیخ در مکاسب می‌فرماید «فالعمدة في سلب عبارة الصبي هو الإجماع المحكي المعتضد بالشهرة العظيمة شيخ از روایات مسلوب العبارة بودن صبي را استفاده نکردند. بلکه می‌فرمایند عمده دلیل برای اینکه صبي مسلوب العبارة است اجماع است، اجماعی که شهرت عظیمه او را كمك میکند، بعد می‌فرمایند و الا اگر اجماع را کنار بگذاریم فالمسئلة محل اشكال است .

صاحب کتاب عناوین در جلد دوم صفحه 674 وقتی مسئله بطلان بیع صبي را مطرح می‌کند می‌فرماید «الوجه في ذلك أمورٌ أحدها الإجماع المحصل من الأصحاب، الظاهر بالتتابع في كلامهم حيث إنهم يشترطون ذلك» یعنی بلوغ را «في جميع العقود و الايقاعات و هو الحجة» اجماع محصل دارد. بعد می‌فرماید دلیل دوم «منقول الإجماع حد الاستفاضة» در

دلیل اول اگر خودمان برویم فتاوی فقها را از زمان شیخ مفید، سید مرتضی و دیگران بررسی کنیم اینها مطلقاً بیع صبی را باطل میدانند، اجماع منقول که نقل آن به حدّ استفاضه رسیده میفرماید آن را هم داریم .

پس علامه و عده ای دیگر میخواهند بگویند بطلان بیع صبی و تصرفات صبی در مال خودش با اذن ولی یا بدون اذن ولی، در مال خودش یا مال غیر، همه باطل است و مسئله اجماعی است، و بالاتر:

صبی مسلوب العبارة است یعنی ما باشیم و کلام صاحب جواهر، ما باشیم و کلام علامه در تذکرة و دیگران، اینها همه برمی گردد به مسلوب العبارة بودن صبی .

اشکال امام خمینی رحمه الله علیه:

امام خمینی میفرماید چه مسئله ی اجماعی است که در عصر شیخ الطائفة این اجماع محقق نبوده ، میفرماید ما وقتی به کتاب خلاف شیخ طوسی مراجعه میکنیم، شیخ طوسی در خلاف این عبارت را دارد: «لا یصحّ بیع الصبی و شرائه سواءً أذن له فيه الولي أم لم يأذن و به قال الشافعي» بعد کلام ابوحنیفه را میآورد که ابوحنیفه گفته «إن كان بإذن الولي صحّ و إن كان بغير إذنه وقف علي الإجازة الولي» بعد شیخ که میفرماید بیع صبی باطل است چه ولی اجازه بدهد و چه ندهد! فرموده دلیلنا أنّ البیع و الشراء حکم شرعی و لا یثبت إلا بالشرع، فرموده بیع و شراء يك حکم شرعی است که نیاز به دلیل دارد، ما دلیلی بر صحّت بیع صبی نداریم. «ولیس فيه» یعنی فی الشرع «ما يدلّ علي أنّ بیع الصبی و شرائه صحیحان و أيضا قوله عليه السلام رفع القلم».

امام رضوان الله علیه میفرماید شیخ طوسی در اول کتاب خلاف فرموده هر مسئلهای که در نزد ما اجماعی باشد من تصریح میکنم که اجماعی است، شما خلاف را ببینید وقتی نظر شیعه و اهل سنت را بیان میکند، اگر مسئله اجماعی باشد میفرماید دلیلنا إجماع الطائفة، امام رضوان الله علیه میفرماید پس چرا در اینجا شیخ طوسی حرفی از اجماع نزده، پس معلوم میشود بطلان بیع صبی مطلقاً چه ولی اذن بدهد و چه ندهد! این در زمان شیخ الطائفة اجماعی نبوده است .

باز امام فرمودند در کتاب الحجر در مبسوط شیخ طوسی میگوید والأصل في الحجر علي الصبي قوله تعالي وَا بَنُوا الْيَتَامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ، در کتاب الحجر برای اینکه اثبات کند محجور بودن صبی را، فرموده دلیل برای محجور بودن این آیه شریفه است و اصلاً اسمی از اجماع نیاورده است .

در مبسوط شیخ طوسی این عبارت را دارد و روی آنّه إذا بلغ عشر سنين و كان رشيداً كان جازياً»،

شیخ طوسی میگوید روایتی هم نقل شده که اگر بچه به ده سالگی برسد و رشید باشد کان جائزاً و إن كان نافذاً ، ج ۲ ص ۲۸۴ به معنای این است که مسئله اختلافی است، بعضی بر طبق این روایت فتوا دادند، پس معنایش این است که در نزد شیخ طوسی مسئله اجماعی نبوده .

باز در مبسوط شیخ طوسی میگوید «إذا تزوّج الصبي بغير إذن وليّه فنكاحه باطل» اگر صبی بدون اجازه پدرش ازدواج کند نکاحش باطل است، «و إن تزوّج بإذنه صحّ نكاحه» اگر با اذن ولی باشد نکاحش صحیح است، بعد که به بیع میرسد «والبیع إن كان بغير إذن ولي لم یصح» بیع اگر بدون اذن ولی باشد لم یصح اما «و إن كان بإذنه» اگر صبی به اذن ولی آمد معامله کرد «قیل فيه وجهان» گفته شده که در این دو وجه است یعنی مسئله اختلافی است «أحدهما یصحّ كالنكاح و الثاني لا یصح» اینها عبارات شیخ است. این فرمایش امام تام است، در عصر شیخ طوسی مسئله اجماعی نبوده است .

مرحوم علامه؛ درست است در تذکره ما آن عبارت را خواندیم «الصغير محجورٌ عليه بالنص و الإجماع» ولی مرحوم علامه در جلد دوم قواعد الأحكام صفحه 137 میفرماید «هل یصحّ بیع الممیز و شرائه مع اذن الولي» بحث را آورده در فرض اذن ولی، فرموده «نظراً» یعنی اشکالاً، یعنی فیہ خلاف، باز خود علامه در يك جای دیگر تذکره فرموده «هل یصحّ بیع الممیز و شرائه الوجه عندي أنّه لا یصح» در جای دیگر تذکره فرموده «الوجه عندي أنّه» عندي یعنی مسئله اختلافی است، پس ببینید خود علامه در يك جا ولو مسئله ی اجماع را گفته ولی در چند جای دیگر خلاف این مطلب را دارد .

مرحوم محقق اردبیلی در مجمع الفائدة و البرهان جلد هشتم صفحه 152 بعد از اینکه این عبارت علامه را نقل میکند «الوجه عندي» میفرماید «یستشعر منه الخلاف في الجواز و الصحة» از آن استفاده میشود که خلاف وجود دارد و بعد فرموده «الإجماع مطلقاً» یعنی يك اجماعي باشد که صبي در مال خودش در مال غیر، با اذن ولي و بدون اذن ولي، مسلوب العبارة است، يك اجماع

مطلق ما در مسئله نداریم .

شیخ انصاری وقتی مسئله اجماع را مطرح میکند میفرماید «نعم لقائل أن يقول إنما عرفت من المحقق و العلامة و ولده و القاضي و غیرهم، خصوصاً المحقق الثاني الذي بنى المسئلة علي شرعية أفعال الصبي يدلّ علي عدم تحقق الإجماع يعني شيخ انصاري هم در مکاسب از نظر صغروي به اجماع اشکال میکند .

مرحوم محقق اصفهانی در حاشیه مکاسب جلد دوم صفحه 16 فرموده «إنّ القدر المتیقّن من معقد الإجماع و مورد النصوص ما إذا استقل الصبي بالمعاملة» معقد اجماع قدر متیقّنش در جایی است که صبي مستقل در معامله باشد، مرحوم ایروانی هم همینطور.

پس شیخ، اصفهانی، تا برسیم به امام رضوان الله تعالی علیهم اجمعین تمام اینها در اجماع اشکال دارند و میگویند متیقّن از معقد اجماع در جایی است که صبي بخواهد مستقلاً در مال خودش تصرف کند. اما مسلوب العبارة بودن را شامل نمیشود، فرض وکالت را شامل نمیشود، تصرف در مال غیر وکالت را شامل نمیشود، اجرای صیغه ی عقد را شامل نمیشود، پس نتیجه این شد که این اجماع از نظر صغروي هم مشکل دارد و ما نمیتوانیم به اجماع در اینجا برای مدّعا به نحو مطلق استدلال کنیم. [۸۴]

• نتیجه گیری:

در نتیجه باید گفت آنچه در این مسأله باید پذیرفت این است که اگر کودک به طور مستقل و بدون اذن و نظارت ولی، به انجام معامله مبادرت ورزد، باطل است و اثری بر آن مترتب نمیگردد. اما اگر کودک ممیز رشید که دارای فهم داد و ستد است، با اذن ولی که مصلحت وی را موردنظر دارد معامله کند، به ویژه در چیزهای کوچک که معامله آن بین کودکان متداول است، ظاهراً دلیلی بر عدم صحت آن وجود ندارد و اجماعی هم که مسأله ادعا کرده بودند مشخص گردید که اجماعی در مسأله وجود ندارد

• منبع:

۱. راغب اصفهانی، ح سین بن محمد، المفردات فی غ ریب القرآن، ذیل «بلغ».
۲. ابن فارس، احمد بن فارس، معجم مقاییس اللغة، ذیل «بلغ».
۳. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، القاموس المحيط، ذیل «بلغ».
۴. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ذیل «بلغ».
۵. فیومی، احمد بن محمد، مصباح المنیر، ج ۱، ص ۶۱.

٦. طريح ي فخرالدين، مجمع البح رين ، ج ١، ص ٢٤٣.
٧. عميد، حسن، فرهنگ فارسی عميد، ج ١، ص ١٥٣٧٣.
٨. حسن حسنزادهآملی، محمدتقی جعفر ريتب ری زی، لويس معلوف، فرهنگ بزرگ جامع نوين، ج ١، ص ١٥٢
٩. ابن منظور ، محمد بن مكرم ، لسان العرب ، ج ٨، ص ٤٢٠.
١٠. علامه حلی، حسن بن يوسف، تذكرة الفقهاء، ج ١٤، ص ١٨٥.
١١. طباطبائی، سيدعلی، رياض المسائل ، ج ٩، ص ٢٣٧.
١٢. فاضل مقداد ، مقداد بن عبدالله، التنقيح الرائع، ج ٢، ص ١٧٩.
١٣. فخرالمحققين، محمد بن حسن ، ايضاح الفوائد، ج ١، ص ٢٤٤.
١٤. شهيد ثانی، زينالدين بن عل ی، مسالك الافهام، ج ٤، ص ١٤٠.
١٥. راغب اصفهانی، ح سين بن محمد ، المفردات فی غ ريب القرآن، ذيل «بلغ».
١٦. ابن فارس ، احمد بن فارس، معجم مقاييس اللغة، ذيل «بلغ».
١٧. فيروزآبادی، محمد بن يعقوب، القاموس المحيط، ذيل «بلغ».
١٨. ابن منظور ، محمد بن مكرم ، لسان العرب، ذيل «بلغ».
١٩. طريحی، فخرالدين بن محمد، مجمع البح رين، ذيل «بلغ»، چاپ احمد ح سيني، تهران ١٣٦٢ ش.
٢٠. فيومي، احمد بن محمد، المصباح المنی ر فی غ ريب الشرح الكبير، ذيل «بلغ»، بيروت (بی تا).
٢١. مهريزی، مهدی، ج ١، ص ٨٤-٨٥ و ص ١٢٩-١٣٠، بلوغ دختران: مجموعه مقالات، قم ١٣٧٦ ش.
٢٢. المبسوط، محمدطوسی، ج ٢، ص ٧٦
٢٣. تذكرة الفقهاء، علامه حلی، ج ١، ص ٤٦٢
٢٤. مکاسب، ج ٣، ص ١٠
٢٥. جامع المقاصد، محقق ثانی، ج ٤، ص ٥٥
٢٦. مکاسب، ج ٣، ص ١١
٢٧. عميد، حسن، فرهنگ فارسی عميد، ج ٢، ص ١٠٤٤.
٢٨. فيومي، احمد بن محمد، مصباح المنير، ج ١، ص ٢٢٧.
٢٩. راغب اصفهانی، حسين بن محمد، المفردات فی غريب القرآن، ص ٣٥٤.
٣. .. حسن حسنزادهآملی، محمدتقی جعفر ريتب ری زی، لويس معلوف، فرهنگ فارسی جامع نوين، ج ١، ص ٦٧٨.
٣١. طريحی فخرالدين، مجمع البحرين، ج ٢، ص ١٧٩.
٣٢. ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب، ج ٣، ص ١٧٥.
٣٣. محقق حلی، جعفر بن حسن، شرائع الاسلام، ج ٢، ص ٨٥.
٣٤. علامه حلی، حسن بن يوسف، تحرير الاحكام الشرعية، ج ٢، ص ٥٣٥.
٣٥. مقدس اردبیلی، احمد بن محمد، مجمع الفائدة والبرهان، ج ٩، ص ١٩٤.

٣٦. ↑ فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله، التنقيح الرائع، ج ٢، ص ١٨١.
٣٧. ↑ نجفى، محمدحسن، جواهر الكلام، ج ٢٦، ص ٤٨.
٣٨. ↑ طوسى، محمد بن حسن، المبسوط، ج ٢، ص ٢٨٤.
٣٩. ↑ حلى، مقداد بن عبد هالل، التنقيح الرائع، ج ٢، ص ١٨١.
٤٠. ↑ مقدس اردبيلى، احمد، مجمع الفائدة، ج ٨، ص ١٥٥.
٤١. ↑ مقدس اردبيلى، احمد، مجمع الفائدة، ج ٩، ص ١٩٤.
٤٢. ↑ مكى عاملى، محمد بن جمال الدين، اللعة الدمشقية، ص ١٢١.
٤٣. ↑ حلى، حسن بن يوسف، قواعد الأحكام، ج ٢، ص ١٣٤.
٤٤. ↑ حلى، ابن فهد، المذهب البارع فى شرح المختصر النافع، ج ٢، ص ٥١٦.
٤٥. ↑ عاملى جبعى، زين الدين بن على، مسالك الأفهام، ج ٤، ص ١٤٨.
٤٦. ↑ محقق كركى، على بن حسين، جامع المقاصد، ج ٥، ص ١٨٣.
٤٧. ↑ حسيني عاملى، جواد، مفتاح الكرامة فى شرح القواعد العلامة، ج ١٦، ص ٤٠-٤٣.
٤٨. علامه حلى، حسن بن يوسف، مختلف الشيعة، ج ٥، ص ٤٣١.
٤٩. فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله، التنقيح الرائع، ج ٢، ص ١٨١.
٥٠. شهيد ثانى، زين الدين بن على، الروضة البهية، ج ٤، ص ١٠٢.
٥١. مقدس اردبيلى، احمد بن محمد، مجمع الفائدة و البرهان، ج ٩، ص ١٩٤.
٥١. شيخ حر عاملى، محمد بن حسن، وسائل الشيعة، ج ١٨، ص ٤١١ باب ٢، من احكام الحجر، ح ٤.
٥٣. شيخ حر عاملى، محمد بن حسن، وسائل الشيعة، ج ١٨، ص ٤١٠ باب ١، ح ٣.
٥٤. محدث نورى، ميرزا حسين، مستدرک الوسائل، ج ١٣، ص ٤٢٧ باب، ج ١، من كتاب الحجر، ح ١.
٥٥. محقق حلى، جعفر بن حسن، المعتبر، ج ٢، ص ٧٤٧.
٥٦. علامه حلى، حسن بن يوسف، تذكرة الفقها، ج ٧، ص ١١٠.
٥٧. علامه حلى، حسن بن يوسف، تذكرة الفقها، ج ٤، ص ٢٧٦.
٥٨. علامه حلى، حسن بن يوسف، تذكرة الفقها، ج ٤، ص ٣٣٥.
٥٩. شيخ طوسى، محمد بن حسن، المبسوط، ج ٢، ص ٢٨٢.
٦٠. علامه حلى، حسن بن يوسف، تذكرة الفقها، ج ١٤، ص ١٨٦.
٦١. حلى، حسن بن يوسف، ارشاد الازهان، ج ١، ص ٣٩٥.
٦٢. طوسى، محمد بن حسن، الخلاف، ج ٣، ص ١٧٨، مساله ٢٩٤.
٦٣. نراقى، ملا احمد، مستند الشيعة، ج ١٤، ص ٢٦٣.

٦٤. الامام الخميني، ج ٢٢، تحرير الوسيلة، ج ١، ص ٥٤٠، كتاب البيع، القول في شروط المتعاقدين، الاول، تهران، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني، ١٣٩٩ هـ ش.

٦٥. نساء/سوره ٤، آيه ٦.

٦٦. خوئي، سيدابو القاسم، مصباح الفقاهة، ج ٣، ص ٢٤٥.

٦٧. امام خميني، سيدروح الله، كتاب البيع، ج ٢، ص ١١-١٢.

٦٨. طبرسي، فضل بن حسن، مجمع البيان، ج ٣، ص ٢٠.

نساء/سوره ٤، آيه ٦.

٦٩. محقق ايرواني، علي، حاشية المكاسب، ج ١، ص ١٠٧.

٧٠. فخر المحققين، محمد بن حسن، ايضاح الفوائد، ج ٢، ص ٥٥.

٧١. طباطبائي يزدي، سيدمحمد كاظم، حاشية المكاسب، ج ١، ص ١١٣.

٧٢. حر عاملي، محمد بن حسن، وسائل الشيعة، ج ١٧، ص ١٦٣ باب ٣٣ من ابواب ما يكتسب به، ح ١.

٧٣. ر. ك: اراكي، محمد علي، كتاب البيع، ج ١، ص ٢١٠-٢١١.

٧٤. محقق اصفهاني، محمد حسين، حاشية المكاسب، ج ٢، ص ٢٦.

٧٥. جمعي از نويسندگان، موسوعة احكام الاطفال وادلتها، ج ٦، ص ٤٨-٤٩.

٧٦. امام خميني، سيدروح الله، كتاب البيع، ج ٢، ص ٣٥.

٧٧. موسوعة الامام الخميني، ج ١٦، كتاب البيع، ج ١، ص ٥٠، تهران، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني، ١٣٩٩ هـ ش.

٧٨. حكيم، سيدمحسن، نهج الفقاهة، ص ١٨٤.

٧٩. سبزواري، سيدعبدالاعلي، مهذب الاحكام، ج ١٦، ص ٢٧٣.

٨٠. سبزواري، سيدعبدالاعلي، مهذب الاحكام، ج ١٦، ص ٢٧١.

٨١. خوئی، سیدابوالقاسم، مصباح الفقاهة، ج ٣، ص ٢٥٩.

٨٢. محقق اصفهانی، محمدحسین، حاشیة المكاسب، ج ٢، ص ١٢.

٨٣. حکیم، سیدمحسن، نهج الفقاهة، ص ١٨١.

٨٤. درس خارج فقه آیت الله لنکرانی